



وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسكري علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صی بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعهالله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

«امام علی (ع)»

دریفا از کارهایی که شیعیان من بزودی نسبت بهم انجام دهند پس از این دوستی موقتی که امروز با هم دارند، چگونه یک دیگر را خوار و زیون سازند و همدیگر را بکشند، فردا است که آنها از اصل و ریشه جدا و پراکنده گشته و بشاخه دست زنند، و از بیراهه انتظار پیروزی دارند، هر دسته آنها بشاخهای پجسبد، و بهر سو که آن شاخه متمایل شود آنان نیز بهمان سو متمایل گردند.

با اینکه خداوند– که ستایش خاص او است– بزودی ایشان را برای بدترین روز ذلت بنی امیه بدور هم گرد آورد هم چنان که باد پائیز لکه‌های ابر را گرد آورد، خدا میان آنان الفت برقرار کند و سپس مانند توده‌های ابر متراکم و انبوه آنها را بهمم به پیوندد.

و پس از آن درهائی بروی ایشان بگشاید که چون سیل بنیان کنی از جای خویش بیرون آیند و در برابرش هیچ تپه‌ای بجای نماند و راه آن سیل را هیچ کوه محکمی برنگردانند، و خدا آنان را در شکم دره‌ها پراکنده کرد، و سپس آنها را بمانند چشمه‌سارهای بروی زمین روان کرد تا بوسیله آنها از مردمی حقوق پایمال شده مردم دیگری را بازستانند، و گروهی را بدست آنان در دیار و خانمان گروه دیگری جای داد برای آواره کردن بنی امیه، و تا مسلط نشوند بر آنچه بزور گرفته بودند. و خداوند بوسیله ایشان رکن (و پایه حکمتی) را (که مقصود همان حکومت بنی امیه است) لرزان کند و درهم شکند.

سوکند بدان که دانه را بشکافد و جاندار را بیافریند اینکه گفتم حتما خواهد شد، و گویا من اکنون شبیه اسبان و سر و صدای درهم مردانشان را می‌شنوم...

ای مردم آنان که بناحق منصب امامت را بخود بسته‌اند و شایسته آن نیستند بسیارند، و اگر شماها در مورد حق خالص از یاری همدیگر دست نکشید و در توهین و پست کردن باطل سستی نوزید دلیر نشوند بر شما کسانی که (در ایمان و عقیده) مانند شما نیستند، و نیرو نگیرد بر شما آنکه نیرو گرفتن بر شما را خواهد، و در صدد پایمال کردن اطاعت امام بر حق و دور کردن آن از اهتش باشد، ولی شما سرگردان شدید چنانچه بنی اسرائیل در زمان موسی بن عمران علیه السلام سرگردان شدند، و بجان خودم سرگردانی شما پس از من چند برابر سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود...و بجان خودم سوگند اگر آب شود آنچه در دست آنها (یعنی بنی عباس) است (و قدرت آنها از بین برود) امتحان برای پادش نزدیک شود، و وعده حق (وعده خروج آل محمد) نزدیک گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت اهل باطل) سیری گردد، و ستاره دنباله‌دار از سمت مشرق ظاهر گردد، و ماه تابان برای شما آشکار شود و چون چنین شد تبویه باز گردید، و بدانید که اگر از طلوع‌کننده شرق پیروی کنند آنها را براههای روشن رسول خدا (ص) خواهد برد، و از کوری و کری و گنگی بیهودی یابید، و از زحمت طلب روزی و رنج کشیدن آسوده شوید، و بار سنگین و کمرشکن (اطاعت زورمندان و زمامداران ستم‌پیشه) را از دوش خود بردارید، و خدا از رحمت خود دور نسازد جز کسی را که سر باز زند و ستم کند و زور گوید و آنچه را حق ندارد بگیرد، و بزودی بدانند آنان که ستم کردند که بچه جایگاهی باز گردند.



سیداحمدالحسن علیه السلام: معجزه، تاییدی بر دعوت پیامبران میباشدنه‌برای اثبات صحّت ودرستّ دعوت.دعوت‌آنان علیهم السلام برای بازگشت به فطرت میباشدوقطرت خداوندی نیازی به دلیل نداردچرا که فطرته است که مردم‌برآن‌رشته شده‌اند... رنگ خدایچه رنگیجهاز رنگ خدا؟!

[روشنگری هایی از دعوت های فرستادگان]



...۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید... ۱۵ پس

وقتی آن لرزه وحشتناک که دانیال نبی درباره آن نوشته است را دیدید که در مکان مقدس ایستاده بود... ۲۲ ولی به خاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه می‌شوند... زیرا بازگشت پسر انسان همچون برق از مشرق تامغرب را روشن و آشکار می‌گراند... و در آن زمان، پس از تنگی آن روزها، خورشید و ماه تاریک می‌شود و نور نمی‌دهد...» (انجیل متی اصحاح ۲۴)

توجه کنید: بدینگونه، بازگشت فرزند انسان خواهد بود و در این اصحاح، عیسی علامت‌های قیامت صغری را بیان می‌کند: جنگها و کسوف و خسوف... و مکروه ویرانی (آمریکا)... وآنچه مهم است اینکه آغاز ظهور او، از مشرق به سوی مغرب بیان می‌شود و مشرق نسبت به مکان عیسی در آن زمان، عراق است و برقی که از مشرق خارج و در مغرب ظاهر شد ، همان حضرت ابراهیم است؛ زیرا از عراق خارج و در سرزمین مقدس ظاهر شد.

عیسی (ع) درباره یوحنا گفت: او همان ایلیاست؛ یعنی شبیه ایلیاست: «ولی من به شما می‌گویم، ایلیا آمده است و او را نشانختند. بلکه هر چه خواستدبر سر او وارد کردند. به همین ترتیب، فرزند انسان نیز از آنها درد خواهد کشید. در آن زمان دانش‌آموزان فهمیدند، عیسی با آنها درباره یوحنای تعمید دهنده سخن می‌گوید.» (انجیل متی اصحاح ۱۷)

توجه کنید: «فرزند انسان نیز همین‌گونه است.» و عیسی درباره یوحنا گفت: «اگر این را بپذیرید، این همان ایلیاست که از نو و با ثبات و اراده می‌آید!!» «پس هر که گوشی برای شنیدن دارد، باید بشنود.» (اصحاح یازده)

توجه کنید: «این، همان ایلیاست که از نو و با ثبات و اراده می‌آید.»او رسولی است که عیسی او را می‌فرستد و خروج او از عراق است و درباره خروج او می‌توان گفت که همان خروج عیسی است؛ همان‌طور که خروج یوحنا، خروج ایلیا را در محله‌ای معین نشان می‌داد!

– آیا رسول از همان امت است یا از امتی دیگر؟!

پرسش: امام احمد الحسن (ع) از نظر مسیحیان کیست؟!

پاسخ: او عبد امین و حکیم است.

عیسی (ع) فرمود: «شما هم آماده باشید؛ زیرا فرزند انسان در آن ساعتی که گمان نمی‌کنید، می‌آید. پس آن بنده امین و حکیم که آقایش او را بر خادمانش تعیین می‌کند تا در زمان خود به آنها غذا بدهد (یعنی علم و معرفت و حکمت بدهد)، کیست؟ خوشا بر آن بنده‌ای که وقتی آقایش بیاید، او را این‌گونه ببیند!» (در اصحاح ۲۴) این بنده امین و حکیم کیست؟ مگر آنکه رسول وفرستاده عیسی (ع) باشد؟!

او تسلی‌بخش است. عیسی (ع) فرمود: «اما اکنون من بسوی کسی می‌روم که مرا فرستاد و کسی از شما نباید از من بپرسد، کجا می‌روم؛ ولی من به شما این را میگویم که اندوه قلبهای شما را پر می‌کند. ولی حقیقت را به شما می‌گویم: رفتنم برای شما بهتر است؛ زیرا اگر نروم، تسلی‌بخش به سوی شما نمی‌آید. ولی اگر بروم، او را به سوی شماخواهم فرستاد و وقتی او آمد، جهان را بر گناه و بر نیکوکار و بر قضاوت، توبیخ می‌کند. اما بر گناه مواخذه می‌کند؛ زیرا آنها به من ایمان نمی‌آورند و اما بر نیکی مواخذه می‌کند؛ زیرا من به سوی پدرم می‌روم و مرا نمی‌بینید. و اما بر داوری و قضاوت مواخذه می‌کند؛ زیرا رئیس این جهان، بازگشته است.» (انجیل یوحنا، اصحاح شانزده)

ملاحظه کنید: او را به سوی شما می‌فرستم و وقتی عیسی (ع) قبلاً آمده است، پس این تسلی‌بخش که فرستاده می‌شود، کیست؟

و این کسی که جهان را بر گناهانشان و تکذیب انبیا و رسولان و به دلیل کشتن آنها و ترک حق انبیا و وصیت‌های آنها و نابود کردن بهره‌شان در قیامت صغری و ... و ... مواخذه می‌کند، کیست؟ آیا بازگشت فرزند انسان(عیسی)، بوسیله خود او انجام می‌شود یا بافرستادن رسول او؟

خطبه‌ی امیر المؤمنین(ع) که می‌فرماید: «... پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سالهای جهان دیگر، در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی‌رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد؛ چرا که حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. بین خداوند و احدی از آفریدگانش هیچ گونه نزدیکی و قربانی در مباح کردن چیزی که خداوند بر جهانیان حرام کرده است، وجود ندارد.»

هیچ‌البلاغه: خطبه‌های امام‌علی(ع)

امام علی(ع)و شورا

سوال: آیا امام علی علیه السلام طبق کلام خویش در نهج البلاغه به شورا و خلافت ابی بکر و عمر اعتراف نمود؟

حضرت امیر علیه السلام در نامه خود به معاویه می‌نویسد:
إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَهُ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ يَطْلَعُنْ أَوْ يَدْعُهُ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَاَهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.

همانا کسانی با من، بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آنکه در بیعت حضور داشت نمیتواند خلیفه ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد، همانا شورای مسلمین، از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است، پس اگر با طعن یا بدعت خارج شد، آن را باز گردانید به چیزی که از آن خارج شده است، پس اگر خوداری کرد با او بر تبعیت غیر از تبعیت سبیل مسلمین، بجنگید...

قبل از هر گونه اقدام باید عرضی را خدمت خواننده عزیز برسانیم و آن این است که، متأسفانه کسانی که به این روایت استناد می کنند، یا از قواعد عربی یا از تاریخ دور می باشند، چرا که امام علی علیه السلام کلام خویش مانند کلام رسول خدا است، و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وحی است، یعنی به باطل سخن نمی گوید، و هدایت برای هدایت شونده در آن است.

لذا می خواهیم از این روایت و تطبیق آن به سایر روایت‌های تاریخی و همچنین از قرآن اثبات کنیم که امام علی علیه السلام، در صدد شناساندن معاویه برای امری که او از آن دور می باشد، و از کجا برای معاویه است که کلام امیر المومنان را درک و قبول کند؟ لذا نقطه به نقطه روایت فوق را بررسی می کنیم.

مورد اول:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ: همانا کسانی با من، بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آنکه در بیعت حضور داشت نمیتواند خلیفه ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد.

قطعا این امر عقلانی است که همان کسانی که در بیعت با ابی بکر و عمر و عثمان بودند، و حیات آنها به زمان بیعت با علی علیه السلام همراه شد، با امام علی علیه السلام بیعت کردند، در غیر این صورت چه کسانی غیر از این اشخاصی که با سه خلیفه بیعت کردند، با امام علی علیه السلام بیعت کنند؟ پس در این قسمت هیچ دلیلی بر صحت شوری وجود ندارد. و مورد دوم این امر را آشکار می کند.

مورد دوم:

وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لَهُ رِضًا: همانا شورای مسلمین، از آنِ مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند:

حصر شورا « انما» در مهاجرین و انصار، حال آیا واقعا کل مهاجرین و انصار در بیعت بودند؟ لذا امیر المومنین علی علیه السلام این حصر را در کل مسلمین اعلام کرد، یعنی اینکه اگر همه مهاجرین و انصار در شوری بودند و خودشان کاندیدها را انتخاب و سپس یکی را توسط انتخاب خودشان، انتخاب می کردند، موجب رضایت خداوند است، زیرا که مهاجرین و انصار، توسط اجماع همه این امر را اعلام می کنند، پس نتیجه می گیریم که عملا شورایی انجام نشده که امام علی علیه السلام آن را در همه مسلمانان حصر می کند، با این حال می بینیم که بلال حبشی از مهاجرین می باشد، و اصلا با ابی بکر بیعت ننمود، آیا بلال حبشی جهنمی میشود؟ همچنین اسامه بن زید هم در آن زمان، در حال انجام ماموریت خویش بود، و آن بر مرزها همراه سپاه خود بوده است که به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سپاه متعقد شد، که رسول خدا (ص) فرمود: خداوند لعنت کند کسی که از سپاه اسامه سرپیچی کند... صحیح بخاری، مغازی، باب بعث النبی (ص) اسامهٔ بن زید ، حدیث ۴۱۰۹

با فرض اینکه سپاه اسامه دارای یکصد نفر می‌باشد، آیا این تعداد افراد، در شوری بودند؟ آیا اسامه بن زید وقتی برگشت با این مساله مواجه نشد هنگامی که در حال بازگشت بوده که ابی بکر به او گوید، من خلیفه رسول خدا (ص) هستم، و اسامه گفت چه کسی تو را تنصیب نمود؟...

گناه آن کسانی که در لشکر اسامه بودند چه می‌شود؟

لذا اگر امام علی علیه السلام در لفظ خویش فرمود: «انما الشوری.... ذالک لله رضا» آن موجب رضای خدا است، یعنی اینکه رضای خدا وقتی شامل می‌شود که همه

قسمت دوم:

شکست منتظران

نوح علیه السلام:

ادریس پیامبر(ع) از ششیعه خود غائب شد تا اینکه غذائی نزد آنها نماند و ظالمان خون بسیاری از آنها را ریختند و بقیه را ترساندند ، سپس اِدریس ظهور کرد و مژده آمدن منجی آنها از سلاله خود یعنی نوح(ع) را داد و پس از آن خداوند اِدریس(ع) را به آسمانها عروج داد و طرفدارانش قرن ها و نسل های بسیار منتظر قیام حضرت نوح(ع) بودند وبر ظلم ستمکاران صبر می کردند تا اینکه نوح ظهور کرد.
إِلزام الناصب ۲۵۲.

وهمان گونه که ذکر شد شیعه نوح منتظر ظهورش بودند و وعده او را شنیده بودند واو کسی بود که آنها را نجات می داد واین وعده اِدریس پیامبر بود.

و لیکن نگاهی بیندازیم به قوم نوح که آیا او را تصدیق و یا آنکه او را انکار کردند وبه عبارت دیگر آیا در امتحان انتظار موفق شدند یا شکست خوردند ؟

صاحب کتاب إلزام الناصب به نقل از کتاب اکمال دین شیخ صدوق داستان نوح(ع) با قوم خود هنگام بعث را نقل می کند (در هنگامی که پس از شداید و سختی های بسیار نوح ظهور کرد ولی مردم او را قبول نکرده بلکه به مخالفت با او پرداختند و وی را مورد ضرب و شتم قرار می دادند طوری که بعضی اوقات تا سه روز بیهوش می شد و در حالیکه به هوش می آمد که از گوشش خون بیرون می آمد و پس ازگذشت ۳۰۰ سال از دعوت ایشان مردم به او روی نمی آوردند و او آنها را به طور مخفیانه یا علنی دعوت کرد ولی آنها قرار می کردند تا آنکه در روزی بعد از نماز صبح برای دعا نشست که سه فرشته از آسمان هفتم در صبحگاه بر او نازل شدند و به او گفتند: که از تو خواسته ای داریم ، فرمود: بگوئید ، گفتند ، که دعای خود را از این مردم دریغ دار و این اولین خشم خدا بر این قوم است. فرمود: دعوت خود را تا ۳۰۰ سال دیگر به تاخیر می‌اندازم. و پس از انقضای آن مدت نوح دعوت خود را همانند قبل بر آنها ادامه داد ولی باز هم آنها به همان رفتار سابق خود ادامه دادند تا آنکه در ظهرگاه روزی برای دعاء نشست



از مهاجرین و انصار می شود، همان جنگ است، و باید کشته شود، لذا باز هم تکرار می کنیم که عملا شورایی انجام نشده است، چرا که این را خود شخص عمر بن الخطاب می گوید: « ان بیعة ابی بکر کانت فلتة و وقانا الله شرها..» بیعت ابی بکر لغزشی بود که خداوند ما را از شر آن نجات داد... صحیح البخاری الحدود رجم الحبلی من الزنا إذا أحصنت رقم حدیث ۶۳۲۸

حال کلام عمر و کلام امیر المومنین تقریبا یکی است، چرا که هر دو بر عدم وجود شورا سخن گفتند، و کلام امیر المومنین کاملتر از کلام عمر است، زیرا امیر المومنین علیه السلام توسط کلام خویش می گوید: « انما الشوری » همانا شوری... و آن را در کل مهاجرین و انصار حصر نمود.

مورد سوم:

اگر با توجه به توضیحات فوق و عدم قبول استدلال بر صحت شوری مهر تائید می زنند، با آنها کنار می آییم، و می گویم آری سنت خداوند همان شورا است، لذا باز هم سوالی رخ می دهد، آیا عمر توسط شورا انتخاب شده است؟

اگر به تاریخ رجوع کنید، عمر توسط شوری انتخاب نشده است، و خلافت عمر با وصیت ابی بکر انجام شد، که تنصیب عمر نیز همراه با مخالفت صحابه شده است، که نمونه بارز آن اعتراض طلحه بوده است، که به ابی بکر گفت: آیا می خواهی کسی را بر ما بگماری که سخت و خشن است؟ در نزد خدا چه می گویی؟ ابی بکر گفت: مرا با خدای خودم می ترسانید؟ به او می گویم بهترین را انتخاب کردم... منهاج السنة، ج۷، ص ۴۶۱

تعجب نکنید وقتی که رسول خدا (ص) در حال احتضار بود، و امر به قلم و دوات نمود، عمر بن الخطاب رسول خدا ص را مترهم به هذیان گویی می کرد، ابی بکر هم در آن روز در شدت مرض بود و به خود می لرزید، آیا کسی از اصحاب گفته که ترکش کنید هذیان می گوید؟ لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم

خلافت ابی بکر توسط شوری

خلافت عمر توسط وصیت ابی بکر

حالا به خلافت عثمان دقت کنید

بعد از تبعیت از سیره شیخین به صورت اجمالی گفتیم که سنت رسول خدا همان شورا است، ولی ابی بکر در تنصیب خود مخالف سنت شده است، و گفتیم باز هم ایرادی ندارد، خلافت نص (وصیت) می باشد، و عمر را خلیفه خود بدون شورا نهاد، حالا چرا عمر از سیره ابی بکر مخالفت می کند و امر به شورا می کند؟ و شورای شش نفره را بنا می کند؟ آیا سنت رسول خدا صل الله علیه و آله چسیت؟ شورا یا وصیت؟ کدام یک از سیره دیگری تبعیت می کند؟

حال خلافت عثمان توسط شورای شش نفره انتخاب شده است...!!؟

حال کدام یک به سیره شخص قبل از خود عمل کرده است...!!؟

ولی خلافت امام علی علیه السلام، دوره چهارمین خلیفه نه توسط شورا بوده و نه نصی از خلیفه سابق(عثمان بن عفان) بوده است، چرا که خلیفه سابق عثمان بن عفان کشته شده، و او نیز نه از سیره ابی بکر تبعیت کرد که نص باشد و نه از سیره عمر که شورا باشد.

و الحمد لله وحده وحده وحده

و سه فرشته از آسمان ششم بر او نازل شدند و آنچه را که سه ملک و فرشته از آسمان هفتم طلب کرده بودند طلب کردند و نوح نیز همان جواب را به آنها داد و پس از گذشت آن مدت نوح دوباره آنها را دعوت کرد ولی باز هم همان رفتار گذشته را داشتند تا اینکه اندک شیعه او که به او ایمان آورده بودند نزد وی آمدند و از ستم ظالمان به نوح شکایت کردند ، نوح استجابت کرد و دعا کرد، جبرئیل بر او نازل شد و به او گفت : به شیعه خود بگو که محصول خرماي امسال را بخورند و دانه آنرا بکارند که اگر ثمر این دانه به بار نشست فرج آنان نزدیک است یعنی عذاب خداوند بر کافران نازل می شود، آنها خوشحال شدند و محصول را خوردند و دانه های آنرا کاشتند ، پس از به ثمر نشستن دانه ها آنها نزد نوح آمدند ، جبرئیل بار دیگر بر او نازل شد و گفت : که بایستی محصول امسال را هم بخورند و دانه های آن را بکارند اگر محصول این بار به ثمر نشست آن وقت است که فرجشان می رسد ، عده ای با این باور که نوح می خواهد خلف وعده کند به او پشت کردند یعنی یک سوّم آنها رفته و دو سوّم بر دین خود باقی ماندند. پس از آن دوباره آنان محصول را خوردند و دانه ها را کاشتند و باز هم همان داستان بالا تکرار شد و این بار نیز یک سوّم دیگر از نوح روی گرداندند ویک سوّم باقی مانده دوباره محصول را خوردند و دانه ها را کاشتند و آن هنگام که ثمر داد به نزد نوح آمدند و از او طلب کردند که به وعده اش عمل کند چرا که آنها یک عده بسیار کمی باقی مانده بودند و می ترسیدند که آنان نیز از راه به درشوند ، نوح نماز خواند و از خدا دعا کرد و خدا نیز دعای او را اجابت کرد و به او گفت که کشتی را بساز و بین ساختن کشتی تا طوفان پنجاه سال فاصله بود. إلزام الناصب ص ۲۴۱ ، اکمال الدین ۱۶۴

و آن هنگام که نوح شروع به ساخت کشتی نمود عده ای او را به باد مسخره می گرفتند و اٍ به آنها می گفت :

(إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ)(اگر امروز شما ما را مسخره می کنید ما هم روزی شما را پاسخی بدهیم که بعد از این بدانید * و معلوم شما شود که ما و شما کدام به عذاب ذلت و خواری گرفتار عذاب دائم خدا را مستوجب خواهیم شد) هود ۳۸ – ۳۹

طوفان آمد و نوح و یاران ایشان که در انتظار خود پیروز شدند نجات یافتند و کافران شکست خوردند چرا که پیامبر موعود خود را نشناختند.

و اهل دل وبصیرت که از نظر تعداد در اقلیت بودند در انتظار پیروز شدند و با استناد به کتب تاریخ تعداد آنها ۸۰ نفر بوده است.

قسمت نهم:

آفرینش حجاب‌های ظلمت و نور

...انسان عبارت است از وجود تجلیات خویش که تعداد آن نزدیک به نامتناهی است و از آنجا که انسان (فطرت انسان) نزدیک به نامتناهی که همان خدای سبحان و صورت لاهوت می‌باشد، است، نعمت‌های الهی که بر انسان داده شده، غیر قابل شمارش است. از همین روست که علی (ع) در توصیف وضعیت انسان فرموده: «آیا گمان می‌کنی تو جرمی خرد و کوچکی؟ و حال آن که جهانی بزرگ‌تر در وجود تو نهفته است». مراجعه نمایید به اعیان الشیعه: جلد ۱ صفحه ۵۵۲....

این تجلیات را با مثالی برای روح یا نفس در عالم ملکوت توضیح می‌دهیم مثال: منبع نوری را تصور کنید که نور از آن در جهت معینی منتشر می‌شود. هر گامی که نور به جلو برمی‌دارد، بعضی از پرتوهای آن به صورت یک پوسته (جبهه‌ی) مادی تمرکز پیدا می‌کنند و از این پوسته، برخی از پرتوها منتشر می‌گردد. به این ترتیب در مقابل منبع نور پوسته‌هایی ساخته می‌شود که خود نور، آنها را به وجود آورده است و مقداری نور از آنها منتشر می‌گردد. تعداد این پوسته‌ها نزدیک به بی‌نهایت می‌باشد (قابل شمارش نیست). بین این پوسته‌های نور، فضایی است که با ضد ذرات (ضد ماده) پُر شده که (مقدار آن) برابر است با مجموع ماده‌ی پوسته‌ها و انرژی نور. به عبارت دیگر مجموع ماده و انرژی در خارج از منبع نور برابر با صفر می‌باشد. پس می‌توانیم بگوییم هیچ چیز حقیقی در خارج از منبع نور وجود ندارد. در خصوص این مسأله به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

هرکدام از این پوسته‌ها یا تجلیات وجودی انسان در عوالم... از ملکوت تا عالم ملک... حقیقت انسان را نمایان می‌سازد که از ظلمت و نور تشکیل شده‌اند و بازگشت به مبداء یا نور همان رفع یا ارتقاء یا کشف حقیقت خویشتن می‌باشد «مثالی در خصوص رفع، ... این موضوع را به ساده‌ترین صورت ممکن بیان نمایم. فرض میکنم شما عصایی داری. این عصا را به صورت عمودی قرار بده بالاترین جای عصا، نفس یک انسان یا بالاترین مقام او است و پایین‌ترین جای آن نیز معادل جسم است. البته امیدوارم دقت داشته باشی که این، یک مثال است و واقعیت چیزی غیر از آن است.

اکنون در ذهنت این عصا را به بخش‌هایی تقسیم کن ولی برای این که وضعیت به بهترین وجه ممکن باشد، باید این بخش‌ها تا جایی که امکان دارد، کوچک باشد.

حال ببین چه تعداد از این بخش‌های کوچک وجود دارد؟ برای دانستن این مطلب باید طول عصا را بر طول هر بخش تقسیم کنی؛ مثلاً اگر طول عصا را ۱ و طول هر قسمت را کوچک‌ترین مقدار ممکن در نظر بگیریم، آیا می‌توانی کوچک‌ترین عدد ممکن را تصور کنی؟ کوچک‌ترین عدد بیانگر «موجودیت» است. این عدد صفر نیست ولی نزدیک‌ترین عدد به صفر می‌باشد. از آنجا که اعداد، نامتناهی‌اند (محدود نیست)، لذا نمی‌توان آنها را شمرد ولی تصور نمودن آنها، شدنی است. این عدد (مورد بحث ما) یک دهم نیست زیرا یک صدم از آن کوچک‌تر است؛ یک هزارم از آن هم کوچک‌تر است. به این ترتیب می‌توانی تا بی‌نهایت صفر اضافه کنی چرا که اعداد نامتناهی‌اند. بنابراین تصور ما از نتیجه‌ای که به دست می‌آید برابر است با نتیجه تقسیم عدد یک بر صفر.

بر این اساس تقسیم طول عصا بر صفر برابر است با بی‌نهایت و نامتناهی، و از آنجا که این عدد صفر نیست بلکه مقداری نزدیک به آن است، نتیجه همان است که خدای متعال فرموده: «وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا» (و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید)؛ یعنی قابل شمارش است؛ به دیگر سخن از لحاظ امکان پذیری، قابل شمارش است ولی در واقع آیا می‌توان آن را به شماره آورد؟ خیر! «وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا» (و اگر بخواهید که نعمت‌های خدا را شمارش کنید، نمی‌توانید).

اکنون معنای این آیه نیز برای شما روشن شد. شاید قبلاً از خودت می‌پرسیدی: چه طور ممکن است نعمت‌های خدا بر من قابل شمارش نباشد و من نتوانم آنها را به شماره آورم؟ در حالی که به حسب ظاهر، این نعمت‌ها معدودند. آیا این طور نیست؟ تعداد نعمت‌ها چه قدر است؟ هر تعداد که باشد به هر حال قابل شمارش است ولی اکنون برای شما واضح شد که چرا آنها غیرقابل شمارش می‌باشند یا در واقع شمارش آنها ناممکن است. زیرا در حقیقت نعمت‌های الهی بر تمام وجود انسان و همه‌ی تجلیات او افزوده شده است. آیا اگر بخواهی، می‌توانی تجلیات انسان را به شماره آوری؟ در مثال، برایت توضیح دادم که این کار ناشدنی است. آیا اکنون موضوع روشن شد؟

«رفع یعنی این که که برای شخص، جسمی مادی همانند این جسم، نداشته باشد ولی برای او، تجلی و جسمی در درجه‌ای بالاتر از وجود این جسم مادی، باقی مانده باشد. یعنی، اگر الآن یک برگه‌ی کاغذ را در دست بگیری، بالا و پایینی دارد؛ فرض کن که بالاترین نقطه‌ی کاغذ همان نفس انسان و پایین‌ترین نقطه‌ی آن، جسم مرئی او در این عالم جسمانی باشد و این برگه‌ی کاغذ هم به مثابه وجود انسان است. چنین تصور کن که این برگه به تعداد بسیار زیادی از قطعه‌ی موازی خیلی کوچک تقسیم شده است. این قطعات عبارتند از دیگر تجلیات «غیر مرئی» و «غیر نفسانی» انسان تا انتهای آسمان اول.

حال، رفع عبارت است از محو و حذف وجود انسان در پایین صفحه یعنی مثلاً یک سانتی‌متر بالاتر از پایین‌ترین نقطه تجلی و ظهوری که او در این صفحه‌ی کاغذ دارد. از این یک سانتی‌متر به پایین صفحه، او فاقد وجود است و وجود او در این مرتبه، محو و حذف می‌شود»

ولی نفس و تجلیاتش بر عوالم پایین تر از خود اثر گذار است. در حقیقت بازگشت به مبداء نور یا رفع همان برداشتن حجب ظلمانی و یا مبارزه با نفس، دارای مراتبی است. کسی که در یک درجه با نفس خودش نبرد یا جهاد با نفس کرده باشد تا رسیدن به فتح کامل رسیدن به عدد نا متنهاهی عبور از ظلمت و رسیدن به نور مطلق، نیازمند به معلمی که خود به این حیقت رسیده باشد تا ما را به نور و عوالم نور برساند و در هر عالمی برای عبور به عالم بالاتر لازمه ان امتحان شدن است.

ادمه دارد ...



نشانه‌های ظهور

در زودیشد

بسیاری از احادیث به ذکر نشانه‌هایی پرداخته که از نزدیک شدن و آمدن خلیفه‌الهی یعنی امام مهدی علیه‌السلام خبر می‌دهد و مطالعه مفید و مختصر برخی از این نشانه‌ها، در پیش‌رو شما خواننده عزیز است:

۱- فزونی فتنه‌ها

در نزدیکی ساعت، فتنه‌ها همانند شب تاریک هجوم می‌آورند؛ انسان، اول صبح مؤمن می‌باشد، در حالی که آخر روز ایمانش را از دست می‌دهد و اول شب مؤمن است و پایان شب ایمانش از او گرفته می‌شود. اقوامی از مردم، دین خود را به چیزی اندک از متاع دنیا می‌فروشند. حسن فرمود: به الله سوگند آنان را به مردانی بی‌عقل و خرد و اجسامی بی‌صبر و بردباری دیدیم آتش پیار معرکه‌اند و مگس طماع، به دو درهم اقتداء کنند و به سبب آنها آسوده خاطر می‌گردند، هر یک از آنان دین خود را در قبال هر چیز پست می‌فروشد. مسند احمد: ج ۴ ص ۲۷۳

قبل از وقوع قیامت فتنه‌هایی واقع شود که مثل پاره‌ی شب تاریک می‌باشند. در آن روزگار که صبح مسلمان بوده به وقت شام کافر گردد و شام مسلمان بوده به وقت صبح کافر شود. شخص کنار گرفته از آن از شخص در آن میل کننده و شخص در آن میل کننده از شخص در آن شرکت کننده بهتر می‌باشد. (یعنی هر که در آن سهم کمتر داشته باشد حالش نیکوتر است) در آن روزگار کمان‌های خود را بشکنید و شمشیرها را به سنگ بزنید (یعنی تا سبب ریختن خون نشود) اگر کسی به خانه‌ی شما درآید پس عمل بهترین دو فرزند آدم را اختیار کنید. سنن ابی‌داود: ج ۲ ص ۳۰۴

اکمال الدین...؟

در نهایت امر، ناخواسته اقرار می‌کنند که دین نزد آن‌ها و بر حسب باورهایشان ناقص بوده و کامل نشده‌است. و متعاقباً خود آنان بدون این که بدانند اقرار می‌کنند که باورهای عقائدی آن‌ها با آیه اکمال دین در تعارض است. در اینجا باید به امر بسیار مهمی توجه نمود و آن این که هر دو راه و روش، تقصیر را به خدا و خلیفه او یا امام معصوم نسبت می‌دهند، چون خیال می‌کنند که خداوند متعال دین را به آنان واگذار نموده تا در هر رویدادی که بدان نیاز و احتیاج دارند احکام شرعی صادر نمایند. پس به‌جای این که اقرار به تقصیر خود نمایند؛ زیرا که آنان از قبول خلیفه خداوند یا (نائب ایشان) امتناع می‌ورزند فرض بر این گذاشته‌اند که خداوند متعال دین را برای افرادی غیر معصوم و غیر منصّب از جانب معصوم، واگذار نموده تا هر یک از آن‌ها با رأی و نظر خود و بدون داشتن هر گونه حکم شرعی، تشریع نمایند.

این امر در حقیقت طعنه زدن آشکار به حکمت الهی است، علاوه بر آن، همچنان که بیان شد با فرموده خداوند سبحان مبنی بر کامل شدن دین در تعارض است.

بنابراین، در این بحث کوتاه و مختصر به این نتیجه رسیدیم که:

در این میان راه و روشی وجود دارد که به خالی شدن زمین از حجت الهی معتقد است؛ مانند روش سنی یا سلفی، همان گونه که قبلاً بیان شد، این راه و روش با ظاهر نص قرآنی و از جمله آیه اکمال دین تعارض دارد.

اما روش دیگر اقرار می‌کند که زمان از حجت الهی خالی نمی‌گردد، اما این حجت با وجود قابل ممکن است غائب شود بدون این که کسی را تنصیب و تعیین کند تا عیناً به جای او باشد تا این نائب، حکم واقعی خدا را به مردم برساند، و در نتیجه این نقص در دین را فقهای پُر می‌کنند که از طرف حجت خدا تعیین نشده و خودشان داوطلب شده‌اند، که تعارض این روش با آیه اکمال دین واضح و روشن است و بر حسب واقع احوال‌شان، خداوند دین را کامل نکرده‌است. به همین دلیل راه حل نزد آنان این است که فقهای به ناحق که هیچ‌گونه نصی مشخص بر آن‌ها وجود ندارد برای پُر کردن این نقص با احکام و فتوایی که هیچ ارتباطی با حکم واقعی خداوند ندارند داوطلب شوند، که در حقیقت این روش با روش قبلی (روش سلفیون) چندان تفاوتی ندارد و هر دو با آیه اکمال دین در تعارض‌اند.

اما روش سوم که ما آن را مطرح کردیم این است که زمان از حجت الهی خالی نمی‌شود و صحیح نیست که حجت بدون آن که فردی را به نیابت تعیین کند، غائب شود و هنگامی که بدون آن که فردی را به طور علنی تنصیب کند غائب شود، در آن حال همه امت مقصر بوده و از حق منحرف شده‌اند و کسی که قابلیت پذیرش روش الهی صحیح داشته باشد، وجود ندارد. در این حال با تعیین فرستاده یا نائب، حجت اقامه می‌شود اما به دلیل عدم وجود قابل از او خواسته نمی‌شود که مردم را مطلع سازد و با آن‌ها مرتبط شود.

در این حالت، امت مؤمن به خلفای خدا در زمان فترت خواهند بود:

(ای اهل کتاب! بی‌تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد، برای شما بیان می‌کند که نگویید: برای ما هیچ مژده دهنده و بیم رسانی نیامد، یقیناً مژده دهنده و بیم رسان به سویتان آمد؛ و خدا بر هر کاری

تواناست). (مائده، آیه ۱۹).

حال مردم در زمان فترت این‌گونه است که موقوف و منتظر فرمان و تصمیم خدا هستند: (و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت خداست، یا آنان را عذاب می‌کند یا توبه آنان را می‌پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است). (توبه، آیه ۱۶).

مانند حال احناف قبل از بعثت رسول‌الله محمد (ص) و حال شیعیان قبل از بعثت مهدی اول (ع) که در وصیت رسول‌الله (ص) ذکر شده‌است.

در کتاب غیبت نعمانی روایت شده:

ابوحمره می‌گوید: (بر امام صادق (ع) وارد شدم و پرسیدم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: نه. عرض کردم: پسر شماست؟ فرمود: نه. عرض کردم: پسر شماست؟ فرمود: نه. عرض کردم: پسر پسر پسر شماست؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس او کیست؟ فرمود: آن که زمین را پر از عدل می‌کند همان‌طور که پر از ظلم و ستم شده، بعد از فترتی از ائمه می‌آید، همچنان که پیامبر (ص) بعد از فترتی از رسولان مبعوث شد). (غیبت نعمانی، ص ۱۸۶).

خلاصه: هیچ روشی وجود ندارد که ساحت الهی را از تقصیر و کوتاهی منزّه بدارد و همچنین با آیه اکمال دین مطابقت داشته و با آن متعارض نباشد، به جز روشی که ما آن را مطرح کردیم و آن این است که زمان خالی نخواهد شد از:

حجتی آشکار که با مردم به‌طور مستقیم در ارتباط باشد،

یا در صورت وجود مانع از طریق سفیرانی با آن‌ها در ارتباط باشد،

یا حجتی غائب که با مردم در ارتباط نمی‌باشد که در چنین حالتی زمان، همان زمان فترت به سبب عدم وجود عده‌ای که قابلیت پذیرش او را داشته باشند خواهد بود که مؤمنین در این امر مقصر بوده و حال آن‌ها موکول به فرمان و تصمیم خداست.

رسول خدا (ص): (إِنِّي وَأَهْلُ بَيْتِي مَطْهُرُونَ فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضْلُوا، وَلَا تَخْلَفُوا عَنْهُمْ فَتَزَلُوا، وَلَا تَخَالَفُوهُمْ فَتَجْهَلُوا، وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ)، (من و اهل بیتم مطهر هستیم پس از ایشان پیشی مگیرید که گمراه می‌شوید و از ایشان تخلف نکنید که زایل می‌گردید و با ایشان مخالفت نکنید که جاهل می‌شوید و به ایشان یاد ندهید؛ چرا که داناتر از شما هستید).

روشنگری از مقدمات عذاب

هنگامی که دلایل و موجبات عذاب کامل و فرستاده تکذیب شد و مردم – مخصوصاً علمای بی‌عمل و مقلدان کوردل‌شان– او را به سخره گرفتند، مرحله‌ی جدیدی آغاز می‌شود: مقدمات عذاب؛ درست مانند مقدمات طوفان سهمگینی که ابتدا با نسیم خوش‌آیندی که نادان به آن تکیه می‌کند و گمان می‌کند استمرار دارد، آغاز می‌شود، ولی پس از لحظاتی به تند بادی تبدیل می‌شود که با اجازه‌ی پروردگارش همه چیزها را از زیر و رو می‌کند. (درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتیمشان و همگان نومید گردیدند). (انعام: ۴۴)

شروع عذاب، رو کردن دنیا به اهلش که فرستادگان را تکذیب نموده‌اند، می‌باشد. «فَتَحْنًا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم)؛ به دو دلیل:

اول: غرق شدن آنها در شهوات و خوشی‌ها و زینت‌های دنیا، البته پس از آنکه به آن تکیه کردند و دنیا نهایت بهره‌ی علمی آنان شد تا آنجا که فراتر از آن چیزی را نبینند و غفلتی بر غفلت‌هایشان اضافه کنند. «وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدَ مَتِّينٍ» (و به آنها مهلت دهم، که تدبیر من استوار است). (اعراف: ۱۸۳).

دوم: تا هنگامی زمانی که عذاب الهی دنیوی بر آنها فرستاده می‌شود، عذاب نفسانی آنان افزایش یابد؛ یعنی هنگامی که از دنیایی که به آنان رو کرده است و با آغوش باز از آن استقبال کرده‌اند، جدا می‌شوند: «فَرَحُوا بِمَا أُوتُوا» (به چیزهایی که به آنان داده شد است، شادمان شدند)؛ بدون اینکه نسبت به وضعیت ننگ‌آورشان تفکر و تعلّی داشته باشند، در حالی که زیر سایه‌ی طاغون اشغالگر مسلط ناتوان شده‌اند و گویا این حدیث قدسی را ننشیده‌اند: «يَا ابنِ عَمْرٍا، إِذَا رَأَيْتَ الْغَنَى مُقْبِلًا فَقُلْ: ذَنْبٌ عَجَلَتْ عَنْوَتُهُ» (ای فرزند عمران! آن هنگام که دیدی بی‌نیازی به تو روی آورد، بگو: گناهی است که عقوبتش نزدیک شده است). اینچنین در غفلت همیشگی به سر می‌برند و گمان می‌کنند دنیایی که به آنها رو کرده است، پاداش آنان، و این نعمت و آسایش، حاصل دسترنج‌شان می‌باشد؛ ولی در واقع نسیم پیش از طوفان و گناهی است که عقوبتش فرار سیده است!!

احمدالحسن ۲۶صفر ۱۴۲۵ هـ نجف اشرف

روشنگری از مقدمات عذاب

مقدمات عذاب؛ درست مانند مقدمات طوفان سهمگینی که ابتدا با نسیم خوش‌آیندی که نادان به آن تکیه می‌کند و گمان می‌کند استمرار دارد، آغاز می‌شود، ولی پس از لحظاتی به تند بادی تبدیل می‌شود که با اجازه‌ی پروردگارش همه چیز را زیر و رو می‌کند.

درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتیمشان و همگان نومید گردیدند. انعام: ۴۴



فهرست مکتب زنگنه در راه تاری
Facebook.com/AlnajafAlashraf313

فهرست مکتب زنگنه در راه تاری
Telegram.me/Zaman_Zohour

مکتب زنگنه در راه تاری
در پالتاک

Asia and Pacific -> iran -> lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

مکتب زنگنه در راه تاری
Https://Almahdyoon.Co

مکتب زنگنه در راه تاری
Www.Zamanezohoor.Com